

الگوی کامل انسانیت.. پیامبر از دیدگاه علی(ع) در گذشته برادری دینی داشتم که در چشم من بزرگ مقدار بود، چون دنیای حرام در چشم او بی ارزش، و از شکم بارگی دور بود، پس آنچه را نمی یافت آرزو نمی کرد، و آنچه را می یافت زیاده روی نداشت، در بیشتر عمرش ساکت بود، اما گاهی که لب به سخن می گشود بر دیگر سخنوران برتری داشت، و تشنگی پرسش کنندگان را فرو می نشاند به ظاهر ناتوان و مستضعف می نمود، اما در بر خورد جدی چونان شیر بیشه می خروشید، یا چون مار بیابانی به حرکت در می آمد. تا پیش قاضی نمی رفت دلیلی مطرح نمی کرد، و کسی را که عذری داشت سرزنش نمی کرد، تا آن عذر او را می شنید، از درد شکوه نمی کرد، مگر پس از تندرستی و بهبودی، آنچه عمل می کرد می گفت، و بدان چه عمل نمی کرد چیزی نمی گفت، اگر در سخن گفتن بر او پیشی می گرفتند در سکوت مغلوب نمی گردید و بر شنیدن بیشتر از سخن گفتن حریص بود. اگر بر سر دو راهی دو کار قرار می گرفت ، می اندیشید که کدام یک با خواسته نفس نزدیک تر است با آن مخالفت می کرد، **پس بر شما باد روی آوردن به این گونه از ارزش های اخلاقی،** و با یکدیگر در کسب آن ها رقابت کنید، و اگر نتوانستید ، بدانید که به دست آوردن برخی از آن ارزش های اخلاقی بهتر از رها کردن همه آن هاست

دی - بهمن ۹۳
پیشرو و سردارید

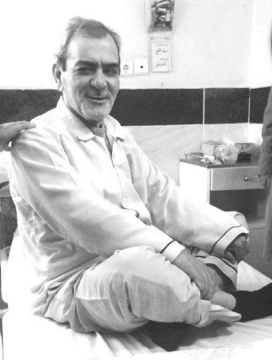
ماهنامه فرهنگی اجتماعی کانون الغدیر، مسجد علی بن ابی طالب محمدآباد ابوزیدآباد

مدیر مسئول: محمد امین مسگری
همراه: ۰۹۳۰۹۹۹۰۰۱۴

سر دبیر: محمد رسول مسگری
همراه: ۰۹۱۳۹۶۳۸۱۴۷

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۱۳۰۰۱۴۰۰۰

وبلاگ: AlghadirBlog.Blog.ir
ایمیل: AminMesgari@yahoo.com



بادیگارد ارشد فرح پهلوی، یار امام.. قامت بلند و هیکل ورزشکاری، حتی حالا که بر روی تخت نشسته نشان از دورانی طلایی شباب دارد.. انقلاب شد.. تو ارتش امام ایستاد.. جنگ شد.. رفت خط مقدم.. همونجایی که صدام حسین در خاطراتش می گوید: "لباس نظامی را به خاطر مردهای جنگی ایران ۸ سال به تن کردم" بادیگارد فرح پهلوی با عکس امام در جیبش خط مقدم.. خمپاره ، جنگ.. تمام شد.. جانباز برگشت.. اعصاب و روان.. سالهاست روی تخت اسایشگاه است.. چند صباحی است سکوت هم کرده.. حرف نمی زند.. برابمان لیخنند زد.. فقط لیخنند.. بادیگارد فرح.. سردار جنگ.. بخوانید اسایشگاه اعصاب و روان.. لعن و نفرین ابدی خداوند بر آنهایی که تیشه به ریشه این کشور زدند و دم از اسلام و قرآن زدند.. پ.ن: این سری کربلایی ها یادشان باشد کربلایی تر هم داریم!



سخن مدیر مسئول: ماهنامه الغدیر، از سال ۱۳۹۴ به صورت گاهنامه منتشر خواهد شد. بر آنیم تا نام آن را به اصطلاحی محلی مرتبط تغییر دهیم، لذا می توانید عناوین پیشنهادی خود را برای ما ارسال کنید. **آقای محمد رسول مسگری بعنوان سردبیر نشریه معرفی، و زین پس مسئولیت پذیرش و انتخاب متون ارسالی با ایشان خواهد بود.** لذا دوستانی که مایل به همکاری می باشند توجه داشته باشند، با نظر به قوانین ارسال مطلب، یعنی کاربردی و مرتبط بودن آن با منطقه، و در نهایت ۱۰ خط و خوانا بودن مطلب ارسالی، **سردبیر اجازه دارد، مطالب را بدون تحریف محتوا ویرایش نماید و برای آن تیتیر انتخاب کند.** دوستان می توانند جهت ارسال مطالب با سردبیر تماس حاصل نمایند. قابل ذکر است، ماهنامه بدلیل کمبود فضا، هیچ تضمینی برای چاپ تمامی مطالب ایجاد نمی کند. از تمامی دوستانی که ما را در این دو سال همراهی کرده اند، سپاس گزاریم.

سخنان رهبری در مورد حجاب: گفتا شیخا هر آنچه گویی هستم / آیا تو چنان که می نمایی هستی؟

رهبر معظم انقلاب در سخنانی که حجت را بر همگان در خصوص عفاف و حجاب تمام کرد، در جمع روحانیون خراسان شمالی فرمودند: "ممکن است ظاهر زنده‌ای داشته باشد. بعضی از همین‌هایی که در استقبال امروز بودند، خانم‌هایی بودند که در عرف معمولی به آنها می‌گویند "خانم بدحجاب"؛ اشک هم از چشمش دارد می‌ریزد. حالا چه کار کنیم؟ ردش کنید؟ مصلحت است؟ حق است؟ نه، دل، متعلق به این جبهه است؛ جان، دل‌باخته به این اهداف و آرمان‌هاست. او یک نقضی دارد. مگر من نقض ندارم؟ نقض او ظاهر است، نقض‌های این حقیر باطن است؛ نمی‌بینند." گفتا شیخا هر آنچه گویی هستم / آیا تو چنان که می‌نمایی هستی؟ " ما هم یک نقض داریم، او هم یک نقض دارد. با این نگاه و با این روحیه برخورد کنید. البته انسان نهی از منکر هم می‌کند؛ نهی از منکر با زبان خوش، نه با ایجاد نفرت... ۱۳۹۱/۰۷/۱۹

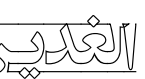


مردم! ستاد درست کرده مردیکه در آن جایی که هست، می خواهند دوباره ما را برگرداند به آن عهدی که همه چیزمان اختناق در اختناق باشد. ما نخواهیم گذاشت، تا جان داریم نخواهیم گذاشت، بر همه ما واجب است که این نهضت را ادامه بدهیم تا آنوقتی که اینها ساقط بشوند و ما به واسطه آرای مردم، دولت دائمی را تعیین بکنیم. و اما این قشرهایی که متصل شدند به ملت، این درجه دارها، همافرها، افسرهای نیروی هوایی، اینها همه مورد تشکر و تمجید ما هستند و به اینهایی که متصل نشدند می گوئیم که رها بکنید این راه، خیال نکنید که اگر رها کردید ما می آنیم شما را به دار می زنیم. ما با کمال عزت و سعادت آنها را حفظ می کنیم و ما می خواهیم که مملکت، مملکت قوی باشد، ما می خواهیم که مملکت دارای یک نظام قدرتمند باشد، ما می خواهیم نظام محفوظ باشد لکن نظام ناشی از ملت در خدمت ملت، نه نظامی که دیگران سرپرستی اش را بکنند و دیگران فرمان به آن بدهند.

است که یک قبرستان شهید برای ما درست بکنند. من باید عرض کنم که محمد رضای پهلوی، مملکت ما را خراب کرد، قبرستان های ما را آباد کرد. شما ملاحظه کنید، اصلاحات ارضی شان بعد از این مدت طولانی به اینجا منتهی شد که بکلی دهقانی از بین رفت، بکلی زراعت ما از بین رفت و الان شما در همه چیز محتاجید به خارج؛ در اینکه گندم از آمریکا بیاوریم، برنج از او بیاوریم، تخم مرغ از او بیاوریم یا از اسرائیل که دست نشانده آمریکاست بیاوریم. بنابراین کارهایی که این آدم کرده خودش فساد بوده است. فرهنگ ما را این عقب نگه داشته به طوری که جوان های ما باید بروند در خارج تحصیل بکنند. ما بیشتر از پنجاه سال است دانشگاه داریم لکن چون خیانت شده است به ما، از این جهت رشد نکرده. این آدم مراکز فحشا درست کرده، تلویزیونش، رادیویش مرکز فحشاست. در تهران مرکز مشروب فروشی بیشتر از کتابفروشی است، مراکز فساد دیگر الی ماشالله است. ما با سینما و رادیو و تلویزیون مخالف نیستیم ما با فحشا مخالفیم. ما کی مخالفت کردیم با تجدد. سینما یکی از مظاهر تمدن است که باید در خدمت این مردم باشد. این هم از نفت که این نفت ما را اگر چند سال دیگر این عمر سلطنتی پیدا کرده بود، مخازن نفت ما را تمام کرده بود، زراعت مان را هم که تمام کرده، این ملت

ما آزادی می خواهیم، ما پنجاه سال است که در اختناق بسر بردیم، دولت غیر قانونی باید برود... سرنوشت هر ملت دست خودش است. ملت در صد سال پیش از این، صدوپنجاه سال پیش از این، یک ملتی بوده، یک سرنوشتی داشته است و اختیاری داشته ولی او اختیار ماها را نداشته است که یک سلطانی را بر ما مسلط کند. بنابر این سلطنت محمدرضا اولاً که چون سلطنت پدرش خلاف قانون بود و با زور و با سرنیزه تاسیس شده بود مجلس هم غیر قانونی است، پس سلطنت محمدرضا هم غیر قانونی است و اگر چنانچه سلطنت رضاشاه فرض بکنیم که قانونی بوده، چه حقی آنها داشتند که برای ما سرنوشت معین کنند هر کسی سرنوشتش با خودش است، مگر پدرهای ما ولی ما هستند؟ مگر آن اشخاصی که درصد سال پیش از این، هشتاد سال پیش از این بودند، می توانند سرنوشت یک ملتی را که بعدها وجود پیدا کنند، آنها تعیین بکنند. بنابر این آیا یک ملتی که فریاد می کند که ما این دولت مان، این شاه مان، این مجلس مان برخلاف قوانین است و حق شرعی و حق قانونی و حق بشری ما این است که سرنوشت مان دست خودمان باشد، آیا حق این ملت این

گزیده هایی از سخنان امام خمینی(ره) در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ - منبع فارس نیوز



حضرت محمد (ص): غذا را با اشتها بخور و در حالی که هنوز اشتها داری، دست از غذا بکش.

یکی از حکما پسر را نهی می کرد از بسیار خوردن که سیری مردم را رنجور کند. گفت: ای پدر، گرسنگی خلق را بکشد. نشنیده ای که ظریفان گفته اند: بسیری مردن به که گرسنگی بردن. گفت: اندازه نگهدار، **کلوا واشربو و لا تسرفوا**. نه چندان بخور که دهانت برآید نه چندان که از ضعف، جانت برآید

—سعدی علیه الرحمه

رفت مثل همان شبیه ی آذرماه... ترم اول

دانشجویی، آن روزها که هنوز درست و درمان پشت لبم به سیاهی نرفته بود، سه روز در هفته کتاب ها را زیر بغل گرفته و موها را با آب تصفیه چسبانده راهی دانشگاه می شدم. دورانی که کارمان نه فقط در محوطه، که در کلاس هم آماده کردن پارازیت ها و جواب هایی بود که فی الواقع جلوی دخترها کم نیاوریم و ذکر خیرمان نقل محفلشان شود موقع ناهار! آن روزها با یکی از دخترهای کلاس که دست بر قضا شهرستانی هم بود بساط هایی داشتیم! از کل کل های فوتبالی گرفته تا شوخی های خرکی کوچک و خیابان. از آن دخترهایی بود که خیلی باید خوش شانس می بودی تا پشت پا نخورده از کنارش رد می شدی. از رشادت هایش همین بس که اگر برای تشویب اذهان دانشجویی، موشی چیزی را می بردی و در کلاس رها می کردی ایشان خود آستین بالا زده و موش و دمش را با هم از پنجره به سه طبقه پایین تر پست میکردند. برای من که تنها ورزشم حرکت انگشت هایم هنگام نوشتن یا بازوی راستم موقع غذا خوردن بود، آسان نبود فکر کردن به کمر بند مشکمی تکواندوی خانم!! این جریان ادامه داشت تا یکی از شبیه های آذرماه، از شبیه ای که دختر مشهور دانشگاه غیبت زد!

بعضی ها می گفتند به زور خانواده، نشسته پای سفره ی عقد پسر عمویم که در مکانیکی نزدیک دانشگاه شاگردی میکرد، یک بار گفته بود بخاطر همین خانواده اش اصرار داشتند درسش را بیاید کاشن، وگرنه خودش با رتبه ی سه رقیمی کنکور، تهران را ترجیح می داد. از آن روز دیگر نیامد... دیگر ندیدمش... سال ها گذشت تا دو ماه پیش، دو ماه پیش که تسویه ی خدمت سربازی ام را گرفته بودم و خرامان در راه برگشت به خانه با لباس آتش خوری منتظر تاکسی بودم، از دهانه ی بازار "دروازه دولت" صدای گریه ی پسر بچه ای توجه ام را جلب کرد، سرم را که چرخاندم زنی را دیدم با پسر بچه ی خردسالی در آغوشش که گریه کنان بهانه جویی میکرد، به نظر آشنا آمد، فکر کردم از زن های محله مان است، چندانکه نزدیکتر شد شناختمش، خودش بود! دختر زبر و زرنگ آن روزها که حالا زنی شده بود جا افتاده با قیافه ای که به سی و چندساله ها می خورد! چندثانیه ای نگذشته بود که او هم با اولین نگاه شناخت. از فکر بچه و پاکت خریدش بیرون آمد و نگاهش طوری تغییر کرد که انگار خاطرات فراموش شده ی چند ساله حالا هجوم آورده بود به چشم هایش، دور و برش را که دیدم اثری از شوهرش نبود، حلقه ای هم به دست نداشت. دیگر نه از شیطنت و خنده های بلند خبری بود و نه از شوخی ها و دست اندازی های مدامش... نگاهش را پایین انداخت، با انگشت شست و سیبای دست چپ، گوشه ی چادرش را گرفت و با دست راستش پسر بچه را... همانطور که مات چشم های گود افتاده اش بودم، ناگهان مثل تیری به آن طرف خیابان رفت و غیبش زد، رفت مثل همان شبیه ی آذرماه... شاید تنها یادگاری که از آن روزهایش مانده بود همین حرکت سریع و قدم هایش بود! ناپدید که شد، لبه ی کلاه را پایین دادم و منتظر تاکسی ایستادم.. **یاسین نجارزاده** / ۲۹ آبان ماه ۹۳

یاسین نجارزاده / ۲۹ آبان ماه ۹۳
nYasin.blogfa.com

کربلایی، به رفتن نیست

به شدن است

که اگر به رفتن بود!

ششمر هم "کربلایی" است! شهید اوینی



اندر حکایت ارده و فریاد های جلسات سیاسی ابوزیدآباد!

ارده در فرهنگ ابوزیدآباد، البته دارای ابعاد دوگانه ی حقیقی و مجازی است! بُعد حقیقی اش همین مایعی می شود که از کنجد بعمل آمده و برای این روزهای سرد، صبحانه بسیار دلچسبی است. خاطر من هست در کودکی های ما، ارده و شیره جایگاه ویژه ای داشت! حتی نان را در آن تریب می کردند. فروشنده غریب و دوره گردی را یادم هست که گاهی با چند قمقمه شیره به خیابان امامزاده می آمد و جار می کشید: **آی شیره شیره شیره**! البته آن زمان هنوز خیابانی در کار نبود و گذر منتهی به امامزاده، یک کوچه باغ خاکی بود که دو طرفش را دیوارهای چینه ای ایستاده بودند تا سر کوچه وربات، که حالا وربات هم برای خودش خیابانی شده است. همه این تصاویر به لطف مختصات خانه پدر بزرگ در ذهن نقش بسته اند. اما بُعد مجازی اش کنایه ای است که با آن، گروه پیروز در انتخابات سیاسی، شکست را به رقبای خود یادآوری می کنند. استفاده از این کنایه اگرچه در این سالها کم رنگ تر شده است، اما فریادهایی که هنوز گاه و بیگاه در جلسات سیاسی ابوزیدآباد می کشند، به خاطر بغض و کینه و است که از خوردن همان ارده مجازی، بعضی را گرفتار می کند! **یوسف نجارزاده**

دولنوشته شما-زیبا و راستگو *** من عقل هستم، در یک لحظه همه هم ای میان چشم و گوش در افتاد. صدایشان زدم، چه خبر است؟ منم عقل... همه هم شان که کم شد، دیدم چشم سرخ شده، گوش خسته و بیحال. هر دو نفرین کنان ساکت شدند. به چشم گفتم بگو چه چیز سرخ و آتشین کرده؟ گفت آخر هر چه زیبایی و رنگارنگی دیدم پوچ است و پوچ بود و پوچ، انگار در پی زیبایی های ظاهری رفتن آخرش سیاهیست و پوچی، خسته شدم. گوش که زیر زبان نفرین می کرد، گفتم آرام باش تو را چه؟ بگو می شنوم. گفتک حال و روزم را دروغ بصرم آورده. شنیدنیهایی شنیدم که دروغ است و دروغ بود و دروغ. هر چه

آلبوم **"برواندوشی"** با صدای جواد باقری منتشر شد. هم اکنون می توانید از سایت های معتبر موسیقی آن را دریافت کنید

مجمع آموزشی و پرورشی شهدای محمدآباد، از مجتمع های موفق بخش کویبرت بوده که مردم نوع دوست و ولایت مدار محمدآباد و همچنین اعضا محترم انجمن اولیا و مربیان، در زمینه مشارکت مالی، همفکری، پیگیری امور فرهنگی، آموزشی و ... همکاری خوبی داشته که جا دارد از مردم خونگرم محمدآباد، و همچنین ریاست محترم شورای مرکزی انجمن، حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا شیخ محمد عرب، تقدیر و تشکر نمایم. **حسین سرافراز-مدیر مجمع آموزشی و پرورشی شهدای محمدآباد**

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

کشورهای دیگر به جز از طریق وازکتومی و راهکارهای علمی بهانه ای برای سگ ولگرد ندارند *** صدای شلیک گلوله در شامگاه ۱۰/۷ در ابوزیدآباد به گوش می رسد. گویا سگ ها مزاحم زباله های شهر می شوند. و سگ کشی حتما به نفع سلامت و آرامش اهالی خواهد بود. طبق کارشناسی ها گویا ضرر آن، از چاله زباله ای که مدت هاست، انگار تریلی تریلی در جانمان خالی می کنند، بیشتر است. چاله زباله یک سوژه خنده داری است بر جان مردم بی زبان، تا وقتی مسئولین بیکار شوند به آن بیاندیشند، بگویند و بخندند. حتی ضرر زباله های شهر، از آن بریدگی سر خیابان کاروانسرا هم بیشتر است. در یکی از روستاهای مرزی کشور، پلنگی به دلیلی (پسری و دندان ساییدگی) که نمیتوانسته در طبیعت شکار کند، وارد روستا شده و از گوسفندان اهالی، از خود پذیرایی می کرده (داستان واقعیت دارد) تنگفگ داران، پلنگ را نمی کشند، بلکه تماس میگیرند با اداره محیط زیست و محیط بانی، و از تهران دکتری می آید و به طریقی پلنگ را بیهوش می کنند و به منطقه ی حفاظت شده می برند. قطعا یا زباله ی ابوزیدآباد اندازه ی بعضی آدمهایش ارزش دارد، یا ارزش بعضی آدمها، اندازه ی... قضاوت با خودشان

فروش سیم کارت های دایمی
۲۲۰/۰۰۰ تومان ----- ۰۹۱۳
۲۸۰/۰۰۰ تومان ----- ۰۹۱۲
چهار شماره آخر دلخواه
بصورت نقد و اقساط
تلفن تماسی ۰۹۱۳۳۶۱۷۲۵۰ خداداد

پیش تر می رفتیم از بزرگی حرف هایی که شنیده بودم کم و کمتر می شد تا جایی که دیدم اصلا واقعیت نداشتند. خسته ام از حرف های بزرگ و زیبا. رو به هر دو ایشان کردم و گفتم من که عقلم، از هر دو اتفاقی که برایتان افتاده می ترسم... ولی آرام باشید... تو ای چشم دنبال یگانه زیبا بگرد، همان زیبایی که همه جا هست و تا پیدایش کردی گمش نکن... و تو ای گوش کلامی که از آن یگانه زیبا و راستگو می شنوی را دنبال کن. با تعجب به من خیره شده بودند که گفتم: دوستان من، بیاید با هم به دنبالش بگردیم. همین حوالی است، خدا..خدا..خدا..

(محمدعلی ایلپاتی)

رهبر انقلاب خطاب به جوانانی که فعالیت های خودجوش فرهنگی در سراسر کشور را آغاز کردند، فرمودند این ها هر چه می توانند کار را به طور جدی ادامه دهند. گسترش کار فرهنگی نقش مهمی دارد و علاوه بر این ها مراجع فرهنگی (علماء، اساتید؛ روشنفکران انقلابی، هنرمندان متعهد) باید نگاه متعهدانه خود به ماجرای فرهنگ داشته باشند. **باید نقاط منفی و مثبت فرهنگی کشور را به رخ ما مسئولان بکشند و این همان عزم ملی و جهادی است..**

تحلیل وضعیت سرمایه اجتماعی در ابوزیدآباد

ممکن است با ایجاد وفاداری های قوی درون گروهی موجب ضدیت های برون گروهی نیز بشود. لذا آثار بیرونی منفی بیشتر احتمال دارد در این نوع سرمایه اجتماعی بروز یابد. حال نکته قابل تامل این است که در ابوزیدآباد ما شاهد کدام نوع تقسیم بندی ها از سرمایه اجتماعی هستیم و چه نوع استفاده ای از آن صورت میگیرد؟ **در طی سال های اخیر ما شاهد دو گروه عمده سیاسی در ابوزیدآباد بوده ایم که این دو گروه بدلیل سرمایه اجتماعی که در درون خود داشته اند و دارند به شدت به آرمان های غلط خود وفادار بوده و چشم را بر واقعیت های اصلی و اساسی جامعه بسته اند.** نوع سرمایه اجتماعی مورد استفاده در این گروه های موسوم به جناح های سیاسی چپ و راست از نوع سرمایه اجتماعی محدود و درون گروهی است و به همین خاطر این نوع سرمایه اجتماعی توانسته است از عقاید هر دو گروه در گذر زمان محافظت کند و باعث جذب افراد حول یک آرمان افراطی گردد، **آرمانی که نتیجه آن برای ابوزیدآباد جز عقب ماندگی های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی چیز دیگری نبوده و نخواهد بود.** این نوعی از سرمایه اجتماعی در منطقه است که استفاده نادرست از آن برای ابوزیدآباد به دلیل پذیرا نبودن دیگران خارج از گروه و ماهیت انحصاری خود تبدیل به یک معضل شده است. گرچه میتوان شاهد این نوع گروه بندی در سایر مناطق و شهرها نیز بود اما نکته اساسی این است که سایرین در ارتباط با منافع اساسی و کلی شهر و منطقه خود به یک وفاق جمعی میرسند و منفعت همگان را فدای منفعت شخصی و گروهی خود نمیکند. ضمن اینکه اگر ما مسئولین و یا افراد شاخص علمی ابوزیدآبادی ساکن شهرهای دیگر را بعنوان دیگران مهم در نظر بگیریم و تعامل با آن ها را مصداق نوع خفیفی از سرمایه اجتماعی برون گروهی یا اتصالی قلمداد کنیم مبینیم که در این زمینه نیز ابوزیدآباد شاهد هیچگونه اقدام خاصی نبوده است کما که سایرین به نحو احسن توانسته اند از این نوع سرمایه اجتماعی در تحقق پیشرفت و آبادانی شهرشان نهایت بهره و استفاده لازم را ببرند. استفاده از سرمایه اجتماعی برون گروهی می تواند دست یابی به منابع موجود در شبکه های وسیع تر را برای جامعه ما فراهم آورد کاری که اگر بخواهیم بدون استفاده از این دیگران مهم انجام بدهیم مستلزم صرف هزینه های اقتصادی فراوانی است و کاهش این هزینه ها یکی از عملکردهای مهم سرمایه اجتماعی در یک جامعه است که متأسفانه ما از آن بی بهره هستیم. آنچه که می توان از آن بعنوان نتیجه این بحث یاد کرد این است که سرمایه اجتماعی با تمامی کارکردهای مثبت خود در جهت پیشرفت و توسعه یک جامعه می تواند با استفاده نادرست از آن زمینه انحطاط و فرسودگی یک جامعه را فراهم آورد و این در زمانی است که ما از نوع سرمایه اجتماعی اتصالی یا برون گروهی که زمینه تعامل و شکل گیری هویت های باز و فارغ از تعصب و پیشداوری را فراهم می کند غافل باشیم و به جای آن سرمایه اجتماعی درون گروهی و محدود ناشی از تعصبات گروهی و تنگ نظری های فکری را پرورش دهیم و آن را در زمینه های ناکارآمد خود مورد استفاده قرار دهیم. لذا در قدم اول ما باید نسبت به مفهوم سرمایه اجتماعی و کارکردهای مثبت و منفی آن شناخت کامل داشته باشیم و نیز وضعیت موجود سرمایه اجتماعی را به عنوان عنصر مهمی از توسعه در منطقه مورد بررسی قرار دهیم و ضمن آسیب شناسی جریاناتی که می تواند وضعیت سرمایه موجود را رو به وخامت و بحران منتهی به عدم رشد جامعه ببرند سعی در بهبود ارتباطات و تعاملات و مشارکت و همکاری های فراتر از درون گروهی ها و درون جناحی ها کرد تا بدین طریق بتوانیم شاهد توسعه و آبادانی شهرمان ابوزیدآباد باشیم.

عباس بحری پور کارشناس ارشد رشته جامعه شناسی



آقای محمدرسلول مسگری بعنوان سردبیر نشریه یشم و مرورید کانون فرهنگی هنری الغدیر معرفی می شود



آقای مرتضی پشתיبان، فعال فرهنگی و چهره شناخته شده ای که سالیان درازی است که در راه اشاعه فرهنگ مساجد و بسیج منطقه، از جان مایه گذاشته. خداایشان و خانواده ی محترم را حفظ بفرماید.

شعر قابل چاپ!

ای دلبر من ای قد و بالات سه نقطه
ای چهره ی تو در همه حالات سه نقطه
لب بوووق دهن بوووق تمام سر و تن بوووق
اصلا چه بگویم که سراپات سه نقطه
برخیز و میان همگان جلوه گری کن
حال همه در حال تماشات سه نقطه
با دشمن خود یاری و با یار چو دشمن
ای آنکه تولا و تبرات سه نقطه
آخر به زری یا ضرری یا که به زوری
میگیرم از آن گوشه ی لبهات سه نقطه
چشم من و گیسوی تو (نه) چادر تو (خوب)
دست من و بازوی تو (نه) پات سه نقطه
"تا باد صبا پرده ز رخسار وی انداخت"
این بخش خطرناک شده کات سه نقطه
آخر چه بگویم که توان چاپ نمودن
ای بر پدر کل ادارات سه نقطه...

هادی جمالی

